



روس‌ها در کوچه‌های تبریز مردم را گرفته و لخت می‌کردند!

روس‌ها مثل روز گذشته، طلوع آفتاب از نظامیه دروازه باغمیشه دسته دسته با خواندن نشید وطنی و افتخار خواندن سخنان فتح مملکتی و تهدیدات قشونی و گاهی با شلیک رو به محلات گذاشته در کوچه‌ها مردم را گرفته می‌زدند....

روس‌ها مثل روز گذشته، طلوع آفتاب از نظامیه دروازه باغمیشه دسته دسته با خواندن نشید وطنی و افتخار خواندن سخنان فتح مملکتی و تهدیدات قشونی و گاهی با شلیک رو به محلات گذاشته در کوچه‌ها مردم را گرفته می‌زدند و لخت می‌کردند و اگر (به) زن بیچاره (ای) تصادف می‌نمودند تعاقب می‌کردند. حتی در چند جا به حمام‌ها داخل شدند. / روس‌ها از سوراخ کردن دیوارها (ی) خانه‌های مرحوم حاجی ابوالقاسم دلال (به) خانه‌های امیرمعزز که این اوقات منزل آقای امیرحشمت بود، راه یافته و آتش زدند، چنان‌که تقریباً تا ده روز آتش آن خانه‌ها خاموش نشده و دود بلند می‌شد.

سرویس تاریخ «انتخاب»؛ ساعات پایانی شامگاه روز چهارشنبه ۲۸ و بامداد پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۲۹۰، نیروهای روسیه پس از چندین روز اردوکشی و محاصره تبریز این شهر را به اشغال خود درآوردند. بهانه این لشکرکشی این بود که آن‌ها از وجود مورگان شوستر آمریکایی در راس خزانه داری کل ایران ناراضی بودند و به همین مناسبت در هشتم آذرماه دومین اولتیماتوم ۴۸ ساعته خود را به دولت ایران ابلاغ کردند؛ مبنی بر این‌که در صورت عدم اخراج شوستر از ایران، تهران را به اشغال خود درمی‌آورند. دولت ایران به این اولتیماتوم تمکین و مورگان شوستر را از خزانه داری کل عزل کرد؛ با این حال روس‌ها کوتاه نیامده به تبریز لشکر کشیدند و با وجود مقاومت مشروطه خواهان شهر را اشغال کردند. آن‌ها در طی مدت اشغال تبریز دست به اعدام آزادی خواهان و کشتار مردم عادی تبریز زدند؛ اما خونین‌ترین روز تبریز در دهم دی ماه همان سال اتفاق افتاد؛ روزی که روس‌ها ۸ تن از مشروطه خواهان از جمله ثقه الاسلام مجتهد بلندآوازه این شهر را به دار آویختند. میرزا اسدالله ضمیری، ملازم خاص ثقه الاسلام در یادداشت‌های روزانه خود رخدادهای خونین آن روزهای تبریز را با جزئیات نوشته است. «انتخاب» برای آگاهی شما خوانندگان عزیز از امروز این دوازده روز پرماجر را که روسیان در تبریز خون به پا کردند به طور روزانه و به قلم او منتشر خواهد کرد. امروز چها روز نخست این فجایع را از کتاب یادداشت‌های میرزا اسدالله ضمیری (صفحات ۴۴ تا ۵۳) می‌خوانید:

پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۲۹۰

شب پنجشنبه ۲۹ ماه ذیحجه (۱۳۲۹) مطابق با هشتم (دسامبر) ماه روسی ۱۹۱۱ (میلادی) و ۲۹ برجی قوس ۱۲۹۰ چهار ساعت از شب گذشته [بامداد پنجشنبه ۲۹ دی ۱۲۹۰؛ انتخاب] یک نفر نظمیه ای را که به عنوان کشیک در پیش اداره نظمیه بوده و یک نفر حمال بدبخت بیچاره که از خانه خواهر خویش مراجعت و به خانه خود می‌رفته آن را هم در پیش دروازه باغمیشه [یکی از محلات تبریز؛ انتخاب] هردو را در یک لحظه با تفنگ کشته جنازه‌ها را در همان جا گذاشته (بودند).

مدتی است عده ای از روس‌ها در کاروانسرای نزدیکی دروازه باغمیشه که اسم نظامیه گذاشته و سکنی نموده، روز شب مزبور به عده آن‌جا اضافه نموده و دسته دسته به عنوان مانور به محلات فرستاده مخصوصاً تعلیمات داده بودند که به مردم فشار آورده و لخت کرده و کتک کاری نمایند که بلکه با آن‌ها مقابله نمایند.

مردم مستغرق بحر حیرت بودند. عقلای مملکت خصوصاً بندگان حضرت مستطاب آقای شهید اعلی الله مقامه [ثقه الاسلام تبریزی؛ انتخاب] اهالی را از مقاومت و بلکه از مرافعه مانع بودند؛ لذا مردم به غیر از گریختن و پنهان شدن چیزی نمی‌دانستند. تا این‌که از دو ساعت به غروب مانده حرارت روس‌ها از حد گذشته بنای وحشیت گذاشته، محل عبور و مرور و سردهنه بازارها را گرفته از لخت کردن و بدگفتن و کتک کاری نمودن گذشته و چند نفر را هم مجروح نموده، پیش از غروب تمام اهل شهر به خانه‌های خود رفته و ضمناً صحبت در این‌جا بود که قرار شده فردا روس‌ها به خانه مردم داخل شده قتل و غارت بنمایند. این بود که اهالی به ستوه آمده و قرار مدافعه گذاشتند.

جمعه ۳۰ آذر ۱۲۹۰

صبح روز جمعه سلخ [روز آخر] ذی حجه که بازار طبعاً بسته بود تا یک ساعت از روز گذشته، مردم از خانه‌ها بیرون نیامده و روس‌ها مثل روز گذشته، طلوع آفتاب از نظامیه دروازه باغمیشه دسته دسته با خواندن نشید وطنی و افتخار خواندن سخنان فتح مملکتی و تهدیدات قشونی و گاهی با شلیک رو به محلات گذاشته در کوچه‌ها مردم را گرفته می‌زدند و لخت می‌کردند و اگر (به) زن بیچاره (ای) تصادف می‌نمودند تعاقب می‌کردند. حتی در چند جا به حمام‌ها داخل شدند.

کسبه و اصناف که از ترس غارت اموال و بازار و دکاکین ویلان و سرگردان این طرف و آن طرف می‌رفتند، و گاهی در

جایی جمع شده از همدیگر چاره جویی می نمودند؛ از این پیشامد ها دل تنگ، محض دفاع از مال و جان و محافظت ناموس خویش در اول وهله خودشان را پیش حملات روس ها انداخته با حالت مسکنت و چاپلوسی اظهار اتحاد و دوستی نموده، چون این مسئله خلاف پلتیک روس ها بود یا پیش آمدن این ها را ندانسته حمله به مقابله و یورش نمودند و با عمدا خوشان را به نفهمیدگی زده بر حرارت خود افزوده، نعره زنان و آشتلم گنان بر زدن و کشتن خود افزوده و بعضی اهالی هم از بوی باروت و خون، جسارت به مقابله نمودند.

این رویه که منتهی آروزی روس ها بود و به مرام خود نایل گشتند، فوراً دسته های مامورین محلات را که نزدیک به قونسول خانه یا باغشمال که اردوگاه حقیقی و محل نشیمن رئیس کل قشون روس بود جلب و جمع آوری کردند مگر معدودی که در کاروانسرای دروازه باغمیشه بودند و یک دسته دیگر ۱۱ نفری که طرف امیره قیز [امیرخیز، یکی از محلات تبریز] انتخاب رفته بودند، با حالت وحشیت از حملات ظالمانه و قتل مردمان بی دست و پا مراجعت کرده در قبرستان شتریان با مردم رویه رو شده و کاروانسرای علی صاغری چی را برای خودشان سنگر نموده و از چند جا «مزغل»، جای نشانه، درست کرده هرکس از آن حوالی عبور می کرد هدف تیر روس ها می شد.

از آن جمله مرحوم حاجی تقی مسگر، برادر مرحوم حاجی نقی جواهری که سرش را با گلوله داغون کرده بودند. بیچاره حاجی تقی جواهرفروش فردای همین روز عوامانه از کاروانسرای مزبور سر یک نفر از مرده های روس که پنج نفر از ۱۱ نفر در آن جا مقتول شده بودند، بریده و برای تسلی باقی ماندگان برادر به خانه برده و بعد دفن کرده بود. در سر همین اقدام نامناسب، تقریباً ده هزار تومان از حجره و خانه اش از قبیل جواهرات و اشیای آنتیک به غارت برده و خانه هایش (را) به کلی خراب کرده، خودش را هم دو ماه بعد از این مقدمه مصلوب کردند. جماعتی هم در دور نظامیه روس ها که کاروانسرای نزدیکی دروازه باغمیشه است در زد و خورد بودند تا حوالی غروب که مردم به خانه ها خود رفتند و روس ها هم شبانه با فراغت خاطر به قونسول خانه رفته بودند.

در این دو نقطه تقریباً چهارده پانزده نفر از روس ها و قریب صد نفر در نقاط مختلفه از اهالی شهر مقتول شده.

شنبه یکم دی ماه ۱۲۹۰

شنبه غره [روز نخست] محرم ۱۳۲۰ (قمری)، مطابق اول برج جدی ۱۲۹۰ هجری شمسی و دهم دسامبر روسی ۱۹۱۱ (میلادی)، روس ها از دو نقطه یعنی از طرف باغشمال و طرف قونسول خانه یورش آورده داخل خانه ها شده مشغول قتل و غارت و بنای دست داری به نوامیس نموده، از پیش باغ که داخل خانه ها شدند، به سایر خانه هام سوراخ باز کرده می آمدند؛ و از طرف ارمنستان، به غیر از خانه های اشخاص تبعه یا تحت الحمايه، سایر خانه ها را بعضاً خراب و غارت می کردند؛ و دو سه ساعت از روز گذشته، با توپ های شرابنیل و مسلسل شهر را به آتش گرفته، و از این طرف هم از مجاهدین و احرار در بعضی جا ها سنگربندی نموده مشغول مدافعه شدند.

کار از عقلا گذشته، به دست جوانان متعصب افتاد. با این همه حضرت آقای شهید [ثقه الاسلام] چاکر را پیش حضرت والا، شاهزاده ضیاءادوله، کفیل ایالت آذربایجان که آن اوقات در خانه های جناب مستطاب حاجی میرزا علی آقا برادر مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم آقای امام جمعه منزل داشتند فرستاده و پیغام دادند که «روز نشستن نیست، شهر آتش گرفته و مملکت از دست می رود. به هر شکلی است باید به قونسول خانه رفته و این نایره را خاموش کرد و إلا عاقبت وخیم دارد.»

بنده وقتی رسیدم، صحن و خانه ها پر از جمعیت دموکرات و مجاهدین بود که بیچاره شاهزاده را تحریک و وادار به اذن و اجازه دعوا می نمودند که به توسط کمیسر های محلات به اهالی شهر رسماً اطلاع دهند که زیر اسلحه رفته و حاضر جنگ شوند. در آن حال پیغام و فرمایشات حضرت آقا را تبلیغ کردم. شاهزاده این پیغامات را فوز عظیم شمرده و اسباب خلاصی خود از دست تضییق کنندگان دانسته مهیای نطق شد.

قبل از آن که شروع به مذاکرات فرمایند یکی از حضار جسارت به مبادرت نموده با زبان طعن، عقیده حضرت آقا را تنقید نموده و به این عبارت تکلم نمود: «بگو، آقا بس است. تو هم مثل سایر آقایان این قدر از روس ها حمایت مکن.» در این اثنا شاهزاده مثل باروت آتش گرفته با صدای بلند و آواز رسا فرمودند: «آقایان! من در آذربایجان بلکه در تمام ایران، آقای ثقه الاسلام را اولین شخص عالم سیاسی و وظیفه شناس و نوع پرست و وطن خواه و عاقبت اندیش می دانم. شما این شخص را از امثال خودتان فرض نموده و خیال می کنید امروز را فردایی نیست؟! به لفظ جلاله قسم یاد می کنم، این حرکات شما منتهی آمال و آرزوی روس ها است. از این اقدامات وحشیانه شما مملکت به کلی از دست می رود و فردا به مرکز چه جواب باید داد؟!»

این نطق را توپ های مسلسل و شرابنیل روس ها که مخصوصاً آن حوالی را بومباردمان [بمباران] می کردند خاموش کرد. شاهزاده مخصوصاً به آن شخص معترض که از وحشت به روی افتاده بود با کنایه فرمودند: «آقا پاشو، جوابش بده!»

علی ای حال شاهزاده به بنده فرمودند: «با این حال رفتن به قونسول خانه ممکن نیست. اگر حضرت آقا راهی و چاره (ای) می دانند، من در جان نثاری و رفتن (به) قونسول خانه حاضرم.» بنده هم مراجعت کرده و جواب های شاهزاده را حضور مبارک آقا عرض کردم. چون وقت تنگ و وسیله رفتن (به) قونسول خانه فراهم نبود، عصری یک جماعت از اشخاص متفرقه و از آن جمله حضرت آقا و آقای بصیرالسلطنه در خانه جناب حاجی میرزا ابوالحسن آقای چای کناری برای تلگرافات حضوری با طهران و جلوگیری از اهالی و خلع اسلحه و مذاکرات صلح جویانه جمع شده، مقدماتی جماعتی از

اشخاص معلوم الحال آتش فتنه را دامن زده با سخنان درشت و حرف های حرارت آمیز اهالی را تحریک به جنگ می نمودند و جماعتی هم اظهار داشتند که حاجی شجاع الدوله، فرموده: «اگر مرا به شهر برده و حکومت را، به من بسپارند، در مدت سه روز روس ها را قلع و قمع می نمایم. خوب است جماعتی از شهر رفته، حضرت اشرف را به شهر آورده، دو قوه که یکی عبارت از اهالی شهر و دیگری از اردوی باسمنج اتفاق کرده روس ها را از میان بردارند.» عقلای مجلس تحریک خائنین و خیال افساد اشخاص معلوم را فهمیده مجلس را به هم زده قرار گذاشتند فردا در مسجد جناب آقا سید علی آقای کوه کمری از تمام طبقات حاضر شده اتخاذ رأی بشود تا مایه ایراد سایرین نباشد. (چنان که فردا را حضرت آقا و جناب بصیرالسلطنه با چند نفر دیگر در مسجد مزبور حاضر شدند، ولی سایرین، چون می دانستند اغوا و دسیسه آن ها کارگر نخواهد شد، ابدا حاضر نشدند.)
به هر حال روز اول ماه تا غروب جنگ در کار بود.

یکشنبه دوم دی ماه ۱۲۹۰

شب یکشنبه دوم ماه [بامداد یکشنبه دوم دی ۱۲۹۰] روس ها از سوراخ کردن دیوار ها (ی) خانه های مرحوم حاجی ابوالقاسم دلال (به) خانه های امیرمعزز که این اوقات منزل آقای امیرحشمت بود، راه یافته و آتش زدند، چنان که تقریباً تا ده روز آتش آن خانه ها خاموش نشده و دود بلند می شد.

روز یکشنبه [۲ دی ۱۲۹۰] هم از طلوع آفتاب، روس ها مثل دیروز شروع به جنگ نموده و از این طرف هم تا یک درجه سنگر ها را محکم و ملزومات دفاعیه حاضر نموده، مقابله به مثل می کردند. روس ها که در حالت یورش بودند، اهل شهر آن ها را عقب می نشانند. حضرت آقا [ثقه الاسلام تبریزی] با تلفن به توسط تلگرافخانه کمپانی تشریف بردن خود را به قونسول خانه انگلیس اطلاع داده، دو ساعت به ظهر مانده حضرت آقا با جناب میرزا علی نقی خان افتخارالملک تشریف برده سر بازار امیر چهار نفر قواص [سربازان هندی که در قونسول خانه انگلستان خدمت می کردند] از اهل پنجاب که از طرف قونسول انگلیس با دو بیدق دولتی حاضر بودند، پیش افتاده تا به قونسول خانه مزبور رسیدیم. امروز نهار را از دولت منزل مرحوم قلعه بیگی که متصل به قونسول خانه است آوردند. حضرت آقا با قونسول انگلیس گاه دو نفری، گاه با حضور آقای افتخارالملک و نایب قنسول، گاهی با ملایمت و گاهی با خشونت، گاهی مصلحانه و گاهی متغیرانه مشغول صحبت بودند. بالاخره قرار شد فردا حضرت آقای مجددا تشریف آورده از این جا با جنرال قونسول انگلیس به قونسول خانه روس رفته، بلکه قرار مصلحانه بگذارند. نیم ساعت به غروب مانده به دستور و نسق صبحی که مرتب بود با همان قواص ها و بیدق ها خارج شده و در سر بازار امیر دو تا اسکناس پنج تومانی به رسم انعام در حق قواص ها مرحمت فرموده و فوراً بنده را از همان جامعین فرمودند که به شاهزاده ضیاءالدوله، کفیل ایالتی، و آقای مشاورالسلطان که کارگذار آذربایجان بودند، تفصیل و قرارداد امروز را اطلاع داده، و ضمناً عرض نمودم که باید فردا صبح را هم در آن جا حاضر باشید و هم فوراً توسط سردسته ها به سنگر ها خبر بدهند تیراندازی را موقوف نمایند و مادامی که بر آن ها حمله نشده سکوت کرده و به قدر قوه با نزاکت رفتار نمایند.

این است که امشب را قدری تسکین وحشت و دهشت شده تا اندازه ای رفع پریشانی اذهان به عمل آمده تا چهار پنج ساعتی شب دولت منزل حضرت آقا پر از اهالی بوده، حضرت آقا از روی نصیحت و موعظه حسنه اهالی را امر به سکوت فرموده، امشب هم به پایان آمد.